

همم وعزيمة من عزمات الرجال دارد تعزیتش میدهد چه مصیبت بی خبری را از مصیبت بی فرزندی صعبتر میداند و میگوید، باد که خویشتن را بزاری و ناشکیبائی از سلك اجناس خواص بر زمین افکنی و هم طویله انجاس عوام گردانی که ضحکه عالمیان و عبرت آدمیان شوی و اندوه چه باید برد بروداع فرزندی که از این مرحله خاکی و مزبانه ناپاکی بر آن منظر آسمانی و معسکر روحانی نقل کرد و از نار زبانی برست و بنور ربانی پیوست از پنجه پنج حس و چهارمخ چهارارکان خلاص یافته بگوهر هفت فلک و صفوت هشت جنان باز رسید ازین دار ظلم به بیت النور و از این دیر خراب به بیت المعمور باز گشت **خلقنا رجالا للتعبد والاسی - وتلك الغواني للبكاء والماتم** **انتهی**

قطعه

(دوستان دوروی)

دوستان دوروی چون شمشیر تا بدستند بر بلا سپرند
 و رفتادند در کف دشمن دوست را خصم جان بالای سرند
 (ایمن از دشمنند آن مردم) (که از ینگونه دوست بر حذرند) **وحید**

ابوالفضل بیهقی و تاریخ بیهقی

— ۳ —

بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

در مقاله های مختصر سابق ملاحظاتی چند راجع به شخص ابوالفضل بیهقی و اهمیت و محتویات تاریخ آن مرد بزرگ اظهار شد ولی این تألیف مهم گذشته از اهمیت تاریخی که دارد و جزئیات وقایع سلطنت شاهان غزنوی را از روی درایت و اطلاع شخصی یکی از منشیان درجه اول آن عصر محتوی است قیمت بزرگ ادبی را نیز دارا میباشد. بطوریکه می توان آنرا بی مبالغه

از شاهکار های انشای فارسی دری (۱) بشمار آورد .
 فرق و تمیز سبک انشاء و ترجیح شیوه ای به شیوه دیگر - نه تنها در زبان فارسی بلکه در دیگر السنه ادبی مهم و معروف عالم نیز خالی از اشکال و صعوبت نیست . زیرا سبک و شیوه تحریر گذشته از استناد به قواعد معانی و بیان و صرف و نحو و تابع شدن به خصوصیات بیان مرسوم هر ملت نیز رابطه قوی با ذوق مخصوص نویسنده دارد و این قسمت در واقع مافوق قاعده و عروض است و شیوه بیان و طرز تحریر که تنها به قواعد و رسوم تکیه نماید و ذوق ادبی و رابطه روحی مؤلف در آن انعکاس نیابد بی روح است و در واقع بدان ماند که خیاطی لباسی را از روی قواعد و موازی بدوزد ولی باز آن لباس نمونه ذوق نباشد یا نقاشی نقشی را تمام از روی تناسب و رنگ آمیزی صحیح بکشد باز شیوه و تأثیر و اسلوب روح نوازی که در بعضی نقشه ها دیده می شود در آن مشهود نگردد . در موزه (لوور) پاریس بچشم خویش دیدم که اشخاص هنرمند و چیره دست تصویر معروف منالیزا اثر قلم لیوناردو داوینسی (۲) را بعینه و بی کم و زیاد تقلید میکردند و تمام ملامح و جبهیه و رنگ و خمها و پیچ های آن را شبیه می کشیدند ولی هنوز فرقی باریک باقی بود که اصل را از بدل می شناسانید و آن همان شیوه روح صنعتگر نقاش ایتالیائی بود که تقلید و استنساخ آن مجال است . بدیهی است در هر بیان حسن انتخاب کلمات که از حیث لفظ و معنی با حسن و جوه شاهد مقصود باشد و بهترین استعمال آنها در جمله نادر در دقت هم انتساق معنی و انسجام عبارت

(۱) ازین عبارت فارسی رسمی یا کلاسیک و انشای درباری ادبی مرسوم بین استادان را قصد کردیم .

(۲) Lionardo davinci ronna Lisa

را بهم نزند از شرایط انشای خوب میباشد. اما اگر مؤلفی این نکات را هم ملحوظ دارد ولی ذوق فطری او یار نباشد و تحریر او تنها باین گونه قواعد استناد نماید هنوز سبک مطلوب حاصل نیامده است. برای مثال شاید بتواند کتاب حقائق السحر رشید و طواط را ذکر نمود که با وجود فارسی متین و سنجیده‌ای که بکار برده گویی در هر جمله تعقل او در فنون سخن گویی مانع از تأثیر ذوق فطری بوده و دانش در این کار مداخله نداشته است.

ذوق فطری در انشا طرز بیان را طبیعی میکند و شاید همین صفت طبیعی و صمیمی بودن بزرگترین جلوه روح ادبی باشد. نویسنده بی روح هر چه در جمع و تلفیق عبارات فصیح کوشش نماید و در آرایش و پیرایش آنها دست و پا زند باز تصنع و تکلف از قلم او دست نخواهد برداشت. و عجب آنکه بهمان طور که عبارات برگزیده و خوب مانع تصنع نویسنده بی ذوق نمیکرد گاهی عبارات سنسگین و ناصحیح نیز جلالت کلام طبیعی ذوقی را بهم نمی تواند بزند. مثلاً ممکن است نویسنده ای ایرانی که ذوقی و لحنی دارد کلمات نا هنجار عربی بکار برد باز شیوه او از شیرینی نیفتد و دیگری با همه اهتمام در استعمال فارسی و احتراز از عربی دچار اشکال گردد چنانکه می توان کلبه و دمنه ابوالمعالی نصرالله را ازین لحاظ با انوار سهیلی حسین واعظ مقایسه نمود.

بعد از این ملاحظه می توان گفت که سبک انشای تاریخ بیهقی مستند بذوق فطری دیده می شود و تسلط کامل مؤلف آن در لغات فارسی و عربی و هوش و اقرار در استعمال لغات زیاد و گاهی لغات ثقیل عربی هیچ مانع حسن جریان عبارات و سلامت انشای او نشده است.

نمی توان منکر شد که تأثیر شیوه عربی در این تالیف بشدت محسوس است و گاهی جمله هائی بکار رفته که کوئی مستقیماً ترجمه از عبارت عربی است

بطوریکه می‌توان آنها را به عربی ترجمه کرد بی آنکه جزئی تغییری در انسجام و جمله‌بندی آن حاصل آید ولی باینهمه شیوه فارسی در این کتاب غالب آمده و سبک طبیعی انشای در باره آن زمان با بهترین طرز تحقیق یافته. باید گفت که در بعضی جملات ساده نیز اسلوب عربی فائق آمده و مؤلف سبک تازی بکار برده مانند تقدیم فعل بر مفعول در این جمله‌ها: « یافت محات و سرای خویش را مشحون بزرگان و افاضل » و « دیدم از سلطان ماضی » و « فریضه بود یاد کردن اخبار و احوال امیر مسعود » . . . و مانند استعمال مفعول مطابق عربی در نظایر این عبارات: « بار داد بار دادنی سخت » و استعمال مفعول له بصورتی که در این جمله آمده: « و اشتران فرستاده بودند از بهر آوردن کلفت را »: امثال این عبارات در تاریخ بیهقی کم نیست مگر اینکه بهمان طور که اشاره رفت سبک غالب در این کتاب ذوق فطری ایرانی آن عصر را نشان می‌دهد و برای قبول این مدعا بهتر آنست که شخص عبارات متن تاریخ را با عباراتی که مؤلف از عربی ترجمه نموده مقایسه نماید تا فرق جمله مستقل فارسی ادبی آن زمان را از جمله‌های مترجم منقول در یابد. از آن جمله است ترجمه نامه خلیفه که سلطان مسعود نوشته است. (۱) از خصوصیات لفظی تاریخ بیهقی بکار برده شدن الفاظی است در آن که استعمال آنها امروز یا متروک شده و یا تغییر یافته اینک چند مثال از قسم اول یعنی الفاظی که امروز مستعمل نیست: اینهارا: جنبیه بمعنی اسب که آن را بهمراهی بکشند صاحب برید بمعنی رئیس پست، اسگدار بمعنی قاصد. ماطفه بمعنی نامه زراد

یعنی الفاظی که استعمال آنها تغییر یافته نیز بسیار توان پیدا کرد و برای نمونه این چند کلمه ذکر می شود: مشرف بمعنی مفتش و جاسوس و مراقبت استعمال شده! موقوف بمعنی محبوس خالی کردن بمعنی خلوت کردن تجاوز کردن بمعنی گذشت کردن مجالس مظالم بمعنی عدلیه! وحشت بمعنی شدت و خشم (مسعود در نامه خود بخلافه گوید: وحشت ما بزرگست و ما چون بوحشت باز گردیم در یافت این کار از لونی دیگر باشد... خریطه بمعنی طرف لثافه. مشهد بمعنی پیش چشم (بمشهد من = پیش چشم من) .

در اینمیان یکمشت کلمات و جملات شیرین و مناسبی نیز توان یافت که با اینکه امروز غالباً از استعمال افتاده اند واقعاً جای آنست که باز مورد استعمال گردند زیرا هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی و ترکیب رسا و مطلوب بنظر می آیند. اینک مثالی چند ازین قبیل ذکر می شود:

پیلپا - نوعی قده شراب و نیز اسم سلاحی بوده (مرحوم ادیب پیشاوری در حاشیه کتاب این بیت را شاهد آورد:

چو در پیلپائی قده می کنم یک پیل پیلپا را پی کنم

بارانی - همان لباس بارانی امروز - دور دیده - آدم دور اندیش: فراخ سخن - پرگو: باریک گیر - خرده گیر: دست رشت - دست بافته معادل لغت فرنگی برووری که امروز معمول شده: گرمابه بها - انعام باصطلاح امروز پول چائی (شاید صله محمود غزنوی بفردوسی بهمین عنوان گرمابه بها فرستاده شده و حکایت حمام رفتن شاعر ازین اصطلاح نشست کرده باشد!): جنک ریشاریش - جنک سینه بسینه: یکرویه شدن - تسویه یا نصفیه شدن: دندان خانه بمعنی اسلحه خانه (۱) و از این قبیل زیاد توان شمرد. امثله از قسم دوم

(۱) زرادخانه معرب زرد خانه است و آن باصل کلمه در زبان اوستائی نزدیکتر است که زردرا (زراذ) تلفظ میکرده اند. استعمال تشدید درعربی ازین لحاظ بی مورد دیده میشود مگر بمعنی اسلحه ساز خانه گرفته شود.

افشار - ثابت قدم ! سنك بسبوزون - اقدام خطر دارے كردن : زمستان خانه
 قشلاق : تير درجعه نگذاشتی - آنچه دردل باشد گفتمی : باصفرای خویش
 برنیامدن - خود داری نتوانستن : گشتا گشت رفتی - همه جا را گشته بجائی
 رفتی : چون خر بریخ ماندن - چون خر در گل ماندن : تفت رفتن -
 تند و تیز رفتن : راهی و دریافته - خوش رفتارمدبر :

از خصوصیات صرف و نحوی بیهقی یکی استعمال (را) می باشد بجای
 « برای » و این رسم را بعضی نویسندگان قدیم دیگر نیز معمول داشته اند .
 مانند این جملات : دریافت وقت را - برای استفاده از وقت : پنجاه سال را
 برای پنجاه سال : نگاهداشت قلعه را - بهترآمد خویش را (برای صلاح خود) : نیز
 (را) بامفعول له استعمال شده : از بهر آوردن خلعت را : نیز (را) بافعل
 مجهول استعمال شده : آنرا برگذارده آید . الخ .

استعمال (با) در ما قبل فعل نقی بعد از حرف نقی هم وقوع داشته
 مانند : بندانست ، بنشیند ؛ و ازین قبیل امثله بیشتر توان جست .

از مزایای تاریخ بیهقی وصف بعضی مراسم و عادات آن زمان است که
 گاهی در ضمن نقل وقایع و اخبار متعرض بر آن می شود از آنجمله ذکر
 بعضی لباسهای رسمی است که گویا هر طبقه از وزیر و حاجب و صاحب برید و
 سالار و سرهنك و خیلتاش و خاصه خادم و فراش و دیگران در روز های
 اعیاد رسمی از نوروز و مهرگان و غیره برتن میکردند و لباس سر نیزمختلف
 بوده است مانند دستار و کلاه دوشاخ و کلاه چهار پره و امثال آن . لباس
 سیاه آنکاه نیز رسمیت داشته است و در موارد عزا و ماتم لباس سفید برتن
 میکردند (۱) اینك مثال یکی از وصف های بیهقی در آنجا که سخن از تشریفات

سلطان مسعود نسبت به رسول خلیفه میراند : « و کار لشکر و غلامان سرای و مرتبه داران حاجب بزرگ و سالاران بدمامی بساختند تاریخ سنه ثلاث و عشرين و اربعمائه غره محرم روزه پنجشنبه بود پیش از روزگار همه راست کردند چون صبح بدمید چهار هزار غلام سرائی در دو طرف سرای اماره بچند رسته (۱) بایستادند دو هزار با کلاه دوشاخ و کمرهای گران و هزار غلام با عمود سیمین و دو هزار با کلاه های چارپر بودند و کیش (۲) و کمر و شمشیر و شقا (۳) و نیم لنگ (۴) بر میان بسته و هر غلامی کمانی و سه چوبه تیر بردست و همگان با قباهای دیبای شوشتری بودند و غلامی سیصد از خاصکان در رستهای صقه نزدیک امیر بایستادند با جامه های فاخرتر و کلاههای دوشاخ و کمرهای بزر و عمود های زرین و چند تن آن بودند که با کمرهایی بودند مرصع بجواهر و سیری (۵) پنجاه و شصت بدر بداشتند در میان سرای دیلمان و همه بزرگان درگاه و ولایت داران و حجاب با کلاههای دوشاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران و حجاب با کلاهها بایستادند و بسیار پیلان بداشتند و لشکر بر سلاح و برگستوان و جامهای دیبای گوناگون با عماریهها و سلاحها بدور زیه (۶) بایستادند با علامت ها تا رسول را در میان ایشان گذرانیده آید » (۶)

(۱) رده ، صف .

(۲) ترکش . (تیرکش . تیرکیش ؟)

(۳) بضم اول کلمه فارسی است بمعنی تیردان (شقا و شکا نیز ضبط کرده اند)

(۴) نیم لنگ — جای کمان . از فرخی است :

بروز کار زار خصم و روز نام و ننگ تو ننگ در گردن آویزد شقا و نیم لنگ تو .

(۵) وزنی است .

(۶) ص ۲۹۰

نیز زده شدن بوق و کوس و دهل و کاسه بیل (۱) در موارد جشن در ذیل همین وصف و در جا های دیگر کتاب مذکور افتاده .

تاریخ بیهقی از حیث اسامی بلاد نیز قابل تحقیق است بسا شهر و قصبه و دیه و کوه و رود که از آن زمان نام برده شده و امروز مجهول میباشد نیز روایات و حکایات بیهقی پر است از وصف شاهان و رجال و امرا و سپاهیان آن زمان و ذکر دانشمندان مانند ابوریحان بیرونی و ابوحنیفه اسکافی و بونصر مشکان و ابومنصور ثعالبی و شعرا و سخنگویان مانند رودکی و دقیقی و عنصری و مسعود رازمی و علوی زینبی و دیگران از دقیقی این قصیده متین و شیرین را آورده که بامطلع ذیل شروع میکند : زدوچیز کردند مرمملکت را - یکی پرنیانی یکی زعفرانی (۲) نیز دویتی خوبی بنام همان شاعر نقل شده و در تذکراتی که این بنده را دسترس بود یافت نشد و آن اینست : دریغا میربونصرا دریغا - که بس شادی ندیدی از جوانی - ولیکن راد مردان جهاندار - چو گول باشند کوته زندگانی (۳)

از عنصری دویت اولی قصیده مدحیه معروف او را ذکر کرده : چنین بماند شمشیر خسروان آثار - چنین کنند بزرگان که کرد باید کار : و بعد گوید : و او را چنین قصیده دیگر نیست هرچه ممکن بود از استادی و باریک

(۱) کاسه بیل نوعی از نقاره بود کاسه گاه بمعنی نقاره خانه

(۲) ص ۳۹۲

(۳) (اختلاف اشکال دارد) معلوم نشد مقصود از میر بونصر کیست اگر احمد بن اسمعیل سامانی بنصر بن احمد باشد که زین الاخبار او را بونصر خوانده آنگلا عصر دقیقی قریب نیم قرن زودتر از آنچه مشهور است می آید . قرائن نشان میدهد که بونصر بسال ۳۰۰ جوان کشته شده است اگر یقین حاصل آید که شعر از دقیقی است و مقصود بونصر احمد سامانی است عصر دقیقی در اوایل قرن چهارم متعین میگردد .

اندیشی کرده است (۱)

هم چنین از ابوحنیفه اسکافی که از فضلا و شعرای معاصر مؤلف و شهرتش در اوان تألیف این کتاب بوده است چند منظومه نقل کرده که از آنجمله یکی بهتر و معروفتر است و مطلع آن این است :

شاه چو دل بر کند زبزم گلستان آسان آرد بچنگ مملکت آسان آخ (۲)
از شعرائی که آمدن ذکر او در تاریخ بیهقی مورد فایده و دارای اهمیت مخصوص است رودکی می باشد . بطوریکه میدانیم اشعار رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران بواسطه قدمت شاعر و نیز از راه التباسی که با اشعار قطران تبریزی بعمل آمده اغلبش مخلوط و يك قسمتش مجهول بوده . ازین حیث اشعاری که ازین سخنگوی در کتب قدیم مانند تاریخ بیهقی و لغت فرس اسدی که هر دو معاصر قطران بودند باقی مانده مهم است و در این کتاب چهار شعر از قطعه و قصیده که جمله در پند و عبرت و از بهترین سرودهای رودکی می باشد آمده (۳) مؤثرترین آن چهار همانا قصیده ایست در عبرت و نسلیت و الحق از قصاید نخبه و ممتاز و مؤثر زبان فارسی می باشد در آن فصاحت لفظ با عمق و رقت معنی نیک سازش کرده بیهقی آنرا در مورد ذکر وفات استادش بونصر مشکان بتأثر نقل کرده و یقین است از فشار اندوه بزیر بال نسلیت این شعر پناه برده است . اینک چند بیت ازین نظم نفیس :

ای آنکه غمگینی و سزاواری و ندر نهران سرشک همی باری (۴)

(۱) ص ۶۷۶ (اختلاف اشکال دارد)

(۲) ص ۶۳۳

(۳) ص ۵۵ و ۲۳۸ و ۳۷۲ و ۶۰۶

(۴) در هفت اقلیم : ای آنکه غمگینی و عزاداری

رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد
هموار کرد خواهی گیتی را
مستی مکن که نشنود او مستی
آزار بیش بینی زین گردون
تا بشکنی سیاه غمان بر دل
اندر بلائے سخت پدید آید
بود آنکه بود خیره چه غم داری
گیتی است کی پذیرد همواری
زاری مکن که نشنود او زاری (۱)
گر تو بهر بهانه بیازارے
آن به که می بیاری و بگساری
فضل و بزرگ مردی و سالارے

خود بیهقی نیز گویا طبع شعر داشته است چنانکه از بعضی عبارات کتاب
مستفاد میگردد (۲) نیز قطعه در وفات فرخزاد و جابوس سلطان ابراهیم آورده
و آن اقتباس و انتقال است از قطعه که بقول صاحب لباب الالباب ابوالعباس
ربنجنی در مرثیت نصر بن احمد و تهنیت نوح بن منصور سروده و معلوم میشود که
این تحریف از خود بیهقی است و بر استعداد شعری او دلیل است (۳)

در هر صورت اگر هم بیهقی در نظم صاحب هنر نبوده است بی شبهه در اثر
فارسی استاد بوده و قلم روان و حلالت بیان داشته و خود نیز این استعداد
خویش را حس کرده و در بعضی عبارات بطور اشاره بر آن بالیده است
هم در طی کلام گاهی نسبت بطرز سخن و اسلوب بیان دیگران اظهار نظر کرده
مثلاً شیوه استادش ابونصر مشکان را خواه بفارسی نوشته باشد و خواه بتازی سخت ستوده و
نیز از هنر دیگر هنرمندان یاد نموده. در مقابل سستی و ناتوانی بعضیها را در چیز نویسی
گوشزد کرده. مثلاً انشای بوسهل زوزنی را که بجای بونصر مشکان و برا رئیس

(۱) مستی بضم اول خوانده شود بمعنی ناله و شکایت اسدی در لغت فارس از قول ابیمنی آورده:

باده خور و مستی کن - مستی چکنی از غم - دانی که به از مستی - صد راه: یکی مستی

(۲) ص ۲۷۶

(۳) ص ۳۸۵

دیوان رسائل کرده بودند نه پسندیده و نوشته های او را تصحیح میکرده است چنانکه گوید :

« و این دو آزاده مرد همیشه با بوسهل می ختیدندی که دندان تیز کرده بودند صاحب دیوانی رسالت را و عثرت او می جستند و هرگاه از مضایق دیرے چیزی اتفاق بیفتادی و امیر سخنی گفتی گفتندی بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او در این راه پیاده است و مراناچار مشت می بایستی زد و می زدمی» (۱)

از طرف دیگر بطوریکه در مقالات دیگر نیز اشارت رفت تاریخ بیهقی با وجود بلاغت و جزالتی که ویرا مسلم است از عبارات مکلفه و لغات ناهنجار و جملاتهای عربی منش و تفصیلات ممل و مکررات مزعج هرگز آزاده نیست و خود مؤلف گاهی با طناب کلام خود بر خورده و به اعتذار پرداخته است و اگر جز این بودی عجب بودی زیرا گذشته از اینکه انشای هر منشی زبر دست در عرض و طول خود دچار جذر و مد ادبی می شود و فراز و نشیب پیدا میکند دور بیهقی دور اختلاط شیوه و زبان فارسی و تازی بود و ثعالبی نیشابوری نام صدها شاعر ایرانی عربی گو را در آن عهد در کتاب خود ثبت کرده بود و نیز می توان تصور کرد که فارسی در بارے عین فارسی معمولی دیگران نبود بلکه طمطراق الفاظی در آن بیشتر بکار برده می شد . با این همه بیهقی شیوه شیرین بکار برده و سخن فارسی را بفصاحت تمام گفته است .

از حسن اتفاق مکاتیب و مقالاتی نیز در تاریخ مسعودی مندرج است که شیوه تحریر نیم قرن قبل یعنی عصر عظمت غزنوی را نیز نشان میدهد

از آنجمله است نامه هائی که از طرف محمود و مسعود نوشته شده است .
و معلوم میگردد که سلطان مسعود فارسی را خوب خوانده و خوب می نوشته
است چنانکه بیهقی اینگونه گواهی میدهد : (امیر نسخت عهد و سوگند نامه
که خود نبشته بود بمن انداخت و چنان نبستی که از آن نیکوتر نبودی چنانکه
دیبران استاد در انشاء آن عاجز آمدندی » (۱)

این بود شمه در خصوص تاریخ بیهقی از لحاظ ادبی و امید وار
چنانم روزی دانشمندی این کتاب را چنانکه باید تحقیق و تفحص نماید و شرح
و تعلیق و فهرست اعلام بر آن بنویسد که ازین راه خدمتی بزرگ بتاریخ
و ادبیات ایران کرده است .

و معلوم میگردد ابوالفضل بیهقی غیر از تاریخ کنایه دیگر موسوم به (زینةالکتاب)
تالیف کرده بوده است چنانکه ابن فندق بران گواهی میدهد ، نیز بیهقی برای
تفصیل و تکمیل تاریخش صورثی از مراسلاتی که بدست او رفته نگه داشته
بوده است و افسوس که آنها را از وی بدر برده اند و ضم آنها بتاریخ دست
نداده خود بتاثر گوید : « اگر کاغذها و نسختهای من هم بقصد نا چیز نکرده
بودندی این تاریخ از لونی دیگر آمدی » باز در جای دیگر گوید « و استنادم
خواجه بونصر نسخت نامه بکرد نیکو بغایت چنانکه او دانستی که امام روزگار
بود در دبیری و آنرا تحریر من کردم که بوالفضلم که نامه های حضرت خلافت
و ازان خانان ترکستان و بلوک اطراف برخط من رفتی وهمه نسخهها من داشتم
و بقصد ناچیز کردند و دریغ بسیار بار دریغاکه آن روضهای رضوانی برجای
نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی و نومید نیستم از فضل ایزد عز
ذکره که آنها را بمن باز رساند » (۲)

(۱) ص ۱۳۰ ایضاً ۲۹۵

(۲) ص ۲۸۹ و ۲۹۷

اگر باقی مجلات بیهقی در دست ما بود میدانستیم که این نسخه‌ها بر او باز رسیده یانه امروز از آن استاد شیرین‌گفتار راست کردار تنها این يك كتاب مانده و خود او نیز مانند استاد بزرگش بونصر مشکان و صدها استادان و هنر مندان و شاهان و وزیران سر بزیر خاک کشیده :

مهربان جهان همه مردند	مرگرا سو فرو همی کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان	نه با آخر بجز کفن بردند
از هزاران هزار نعمت و جاد	که همه کوشکها بر آوردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند	و آنچه دادند و آنچه را خوردند (۱)

یگانه آموزگار ادب و حکمت و خدایگان سخن



استاد فقیه سعید میرزا یحیی مدرس

اصفهانى تعمدالله بعترانه

(۱) نقل بیهقی از رودکی